



دوشنبه
۸ شهریور ۱۳۹۵
۲۶ ثی القعه ۱۳۲۷
شماره ۱۷۴
دانشگاه تهران
مدرسه دانتجوبه قرآن و عترت
هفته نامه فرهنگی، خبری
www.ekashet.ir | info@ekashet.ir
www.QuranEtratSchool.ir
سال ششم



قال رسول الله (صل الله عليه وآله)
هیچ کس به چیزی بهتر از سجده نمان، به خدا تقرب نمیجوید

خطبه

حنیف، انسان متعادل و به دور از عجله و کندی در برنامه هاست

بیانات آقای اخوت درباره موضوع برنامه ریزی، پنجشنبه ۴ شهریورماه (قسمت چهارم)

• زهرا سامت و سارا مشحون

انسان دارای صفاتی قطعی است که خداوند در قرآن به آنها اشاره فرموده است. مانند: عجله، ضعیف بودن، هلوع بودن و... یعنی پیوسته در انسان حرص و عجله وجود دارد، اما اگر این صفات در مسیر درستی قرار بگیرند، بسیار مفیدند. وقتی مشکل ایجاد می شود که این صفات مسیر او را منحرف می کنند.

خداوند با تعبیر «یحبون العاجله» (سوره قیامه) صفت عجله را به دنیا نسبت می دهد و ماهیت دنیا را «عاجله» (دم دست و زودگذر) می داند. این یعنی دنیا انسان را دائماً به حرص و ولع می اندازد و طبعاً برای انسانی که دنیا طلب است، برنامه هایش همراه با عجله خواهد شد و تمایل دارد که به تمنیات مادی برسد.

البته بحث ما در این فضا نیست و درباره فضای خودمان که قصد داریم ان شاء الله آخرت گرایانه باشد، داریم صحبت می کنیم. ما به آخرت توجه داریم و به خاطر ایمانی که به آخرت داریم برایش برنامه ریزی می کنیم، اما با این حال آسیب هایی در برنامه های آخرت گرایانه موجود است که مطرح می کنیم تا رفع شوند.

فرض ما بر این است که همه برنامه هایمان در ۲۴ ساعت دارای مقصد مشخصی بوده، به دور از لهو، لعب و لغو می باشند و منفعت آخرتی را برایشان در نظر گرفته ایم. حال می خواهیم دلایل عدم موفقیت در اجرا را بررسی کنیم: انسان ولو اینکه آخرت گرا باشد، همچنان صفات عجله، ضعف، هلع و... با او همراه است. مادامی که این صفات به تعادل نرسند یا جهت درستی به خود نگیرند، در برنامه های فرد به نحوی بی تعادلی وجود دارد.

در واقع ریشه همه مشکلات انسان، عدم تعادل در عجله و کندی های اوست که بروزات مختلفی پیدا می کند و در ظهورات متفاوتی هم دارند. باید بدانیم تأمل کردن در یک کار منافاتی با سریع انجام دادن کار ندارد! از طرفی سرعت بخشی به کار ملازم با عجله کردن در آن نیست! این موارد پارادوکس هایی است که در زندگی قابل

مشاهده اند. مثلاً شجاعت باید همراه با تواضع باشد. شجاعت به تنهایی و تواضع به تنهایی به درد نمی خورند! خداوند نظام دنیا را «بین ضدین» قرار داده است. مثلاً ظاهراً سرعت داشتن با تفکر کردن در ضدیت است. به همین دلیل وقتی قرار است تفکر کنیم، دچار کندی می شویم. یا مثلاً اگر فردی وقار داشته باشد، دیگر نمی شود با او تعامل کرد و از طرف دیگر، وقتی فردی فقط اهل شوخی است با او هم نمی شود تعامل کرد! صفتهای انسان به گونه ای چیده شده اند که تعادلشان زیباست. حسن در تعادل است.

ما در نظام برنامه ریزی از افراد ضد می خواهیم، مثلاً باید فرد دغدغه مند باشد و در عین حال، بی خیال! ولی افراد عموماً یا دچار دغدغه می شوند و یا مبتلا به بی خیالی! یک مثال اینکه در روانشناسی دینی، مشاور مجاز است وقتی پای درد دل مراجع می نشیند حتی بعضی اوقات در اثر شنیدن مصائب فرد، با او هم دردی و گریه هم بکند. اما در عین این همراهی، او را به اطمینان نیز دعوت کند. یعنی در نظام دینی، اطمینان با عاطفه جمع می شود. مثلاً این که پیامبر ﷺ وقتی فرزند خود را از دست دادند، محزون شدند. یا اگر کسی از دنیا می رفت به او تسلیت می گفتند، بر سر جنازه مقدار گریه کردند. اما همان پیامبر ﷺ در هنگام جنگ و کشته شدن افراد، حرکت رو به جلوی خود را ادامه می دادند. در عین عاطفه ای که داشتند، در جنگ خودشان را نمی باختند. اینها ضد هایی است که باید در زندگی با هم جمع شوند. پس یکی از مشکلات برنامه ریزی جمع نکردن ضدها با هم است. مثلاً اگر کسی مسئول جایی شد و از شدت دغدغه مندی، ۲۰ ساعت کار او، به ۸۰ ساعت دغدغه ذهنی کشیده شد، طبیعی است چنین فردی از شدت خستگی ذهنی، توانایی درست انجام دادن کار را نخواهد داشت. بعضی پرخاشها که در حین مسئولیت بروز پیدا می کند، به دلیل همین خستگی های زیاد ذهنی است.

مثلاً وقتی کار اجرایی را به نیروی اجرایی می سپاریم، انگار دیگر نباید از او توقع مطالعه داشته باشیم! به حدی که تصمیم می گیریم کلاً کار اجرایی نکنیم تا افراد به مطالعاتشان برسند. ما نیروی اجرایی ای می خواهیم که در حین اجرا، پژوهشی هم باشد. اگر نیروی اجرایی، پژوهشی نباشد، در حین اجرا توان تشخیص نخواهد داشت و با تشخیص اشتباه مشکلات اساسی به وجود می آورد. از طرف دیگر، نیروی منحصراً پژوهشی نیز بدرد نمی خورد چون تألیف کتاب بدون حضور در اجتماع ممکن نیست و به درد مردم نخواهد خورد.

این عدم تعادل هاست که منجر به نتوانستن هایمان می شود. در فرهنگ قرآن، به فرد متعادل در صفات «حنیف» گفته شده است. حنیف یعنی فردی که وقتی پیامبر و منذر شد، از ذکر غافل نمی شود. معنویت، نماز شب و گریه های شبانه اش فراموش نمی شود. از طرف دیگر، وقتی وارد صحنه نبرد شد، شمشیر زدنش فراموش نمی شود.

ما تا وقتی نتوانیم حنیفیت را بین خودمان رواج دهیم، نمیتوانیم کادر شیعه امام زمانی علیه السلام تحویل جامعه بدهیم. درمان این موضوع بسیار مهم است، چون تغییرات صحنه به صحنه عملیات محسوس بوده و افراد را بهم می ریزد. به نظر می آید سر مسئله حنیفیت، در مهار عجله و کندی هاست. با این عمل، افراد به قدرت جمع بین ضدین می رسند.

لازم نیست در وهله اول روی کل موارد زندگی این کار را انجام بدهید. مثلاً دو تا از کارهایی که فقط به خودتان وابسته بوده و قابل احصاست را انتخاب کنید و قرار بگذارید که عجله و کندی در آن نداشته باشید. در عین حال، به هیچ وجه از خوابتان برای انجام کارها نزنید. برای این کار باید کار خود را مرحله به مرحله تفکیک کنید و برای هر مرحله برآورد زمان داشته باشید. در هر زمانی مقدمات لازم آن را مهیا کنید و دقیقاً در همان

حس خوبی داریم. علت اینکه عجله و کندی ساختار رغبت و طوع را بهم میریزد، به مقصد نرسیدن کاری است که با عجله و کندی همراه می شود.

به هر حال طبع دنیا بر این است که افراد را اصلاح می کند اما دیر و زود دارد! در نهایت، با ابتلاء به مشکلات و سختی ها، کاری می کند که افراد خود را اصلاح کنند اما ممکن است در آن وقت، دیگر خیلی از موقعیتها از دست رفته باشند.

اشکالی ندارد که زمان بندی تان در ابتدای امر درست نباشد. ممکن است یکی-دو سال طول بکشد اما آنقدر این کار را بکنید تا دقیق شود. اگر فردی در این بازه زمانی تعادل بخشی به برنامه هایش، برنامه زندگی اش عوض شد، دوباره از اول صفر کند و برنامه جدید بریزد و دغدغه هم نداشته باشد! تنفس در فضای یک انسان دغدغه مند راحت خیال خیلی لذت بخش است!

با احیا کردن قدرت تعادل و رغبت، خواهید دید که تا یک ماه دیگر از ناحیه ولی عالم علیه السلام ستمهای خاصی به شما حواله می شود. چون تحمل و صبرتان بالا رفته است. اما اگر این قدرت را بدست نیاورید، محال است هدایت کسی را به شما حواله کنند.

با مراقبه در انجام دو کار، تعادل بخشی به عجله و کندی را شروع کنید و «یا علی» بگویید. از خودتان امتحان بگیرید. زمان بندی کنید و روی زمان عمل کنید. از میزان حواله کارهای مهم به این جمع، مشخص خواهد شد که آیا افراد توانسته اند زمان بندی کنند یا خیر! در واقع از ارجاعات بیرونی، به وضعیت درونی جمعمان پی می بریم.

که نتواند برنامه هایش را کمی کند، در تعادل این دو صفت به مشکل می خورد. در واقع تا وقتی که نتوانید برنامه هایتان را کمی کنید، تنظیم کندی و عجله معنا ندارد.

برای کمی کردن برنامه ها، سه راه وجود دارد:

۱. خود فرد تجربه کند تا بفهمد هر کارش چقدر زمان می برد.

۲. از تجربه دیگرانی که مثل خودش هستند، استفاده کند

۳. از فردی که او را می شناسد، مشورت بگیرد.

ابتلاء به عجله یا کندی را می توان از روی کندی یا عجله در بعضی امور تشخیص داد. یعنی هرکه در چیزی عجله داشت، حتما در چیزهایی کند است و هرکس در کاری کند بود، حتما در کارهایی عجله دارد. مثلا نوعا محل های کندی افراد در خواب و خیالشان است. کلا افراد نامتعادل خواب بی نظمی دارند.

رغبت نامتعادل محصول کندی و عجله است. یعنی فرد نسبت به چیزی که رغبت ندارد کند است و نسبت به آنچه رغبت زیاد دارد، دچار عجله می شود. برای رفع این ایراد، باید از رفتار شروع به اصلاح کرد.

وقتی کاری را در برنامه آورده اید، طبق نظامی بوده است که حتما آن نظام با رغبت انتخاب شده است. پس حالا که انتخابش کرده اید، سر وقت آن را انجام دهید. در انتخاب یک کار، با رغبت باشید و در فرایند انجام آن، دیگر کاری به رغبت و یا غیر رغبتش نداشته باشید! بلکه به انجام شدنش فکر کنید. منظور از کاری که به آن رغبت نداریم، کاری است که دلمان را می زند و به آن میل نداریم. با این حال، با تنظیم کندی و عجله، باید خود را مجبور به انجام آن کنیم. بعد که انجام شد، می بینیم

زمان قرارداد شده، کار را تمام کنید و تحویل دهید. نه یک ساعت دیرتر و نه یک ساعت زودتر! آنقدر این کار را تکرار کنید تا گمانه زنی تان در میزان ساعت مورد نیاز کارها درست شود.

مرحله بعدی مسابقه گذاشتن با خود است! به قول قرآن، ﴿سابقوا الی خیرات﴾ شدن مدنظر است. اما قبل از اینکه به آن ساعت دقیق برسیم، نمیشود سرعت بخشی به کارها را عملیاتی کرد.

در اثر تعادل کندی و عجله، رغبت در انسان فعال می شود. این رغبت واقعی است و کاذب نخواهد بود. نتایج چنین کاری، در تحقیقات میدانی متعدد آزمایش شده است.

پس خیال اینکه قبل از به تعادل رساندن عجله و کندی، بخواهید رغبت را تولید کنید، از ذهن خود دور کنید! تولید رغبت به راحتی ممکن نیست، ولی کنترل عجله و کندی به راحتی صورت می گیرد. چون این کنترل نوعی رفتار مکانیکی است. مثلا با اینکه حال کاری را هم نداریم، با یک تشر به خود می توانیم بلند شویم و آن را انجام دهیم! اما رغبت را نمی توان به این راحتی ها تولید کرد!

اگر شما طبق این فرمول عمل کنید، حتما رغبت در شما تولید می شود. رغبت بسیار مهمتر از آن چیزی است که ما فکرش را می کنیم. بدون رغبت هیچ کاری برایمان جاودان نمی شود. رغبت حکم چسب نان به تنور را دارد! اگر نان به تنور نچسبد، پخته نشده و در آتش می افتد! رغبت عامل قوم یک کار و تحقق آن است. به همین دلیل نمی توان از فردی که رغبتی به کاری ندارد، چیزی را مطالبه کرد و مسئولیتی به او داد.

عجله و کندی مسائلی قابل احصا هستند. فردی

تدبر در ساحت جامعه

لزوم عدم شک و انعطاف پذیری در جمع ربانی

و قرار. چنان که شهید آوینی توصیف کرده است. اگر انسانی در چنین وضعیتی زندگی آرام بخواهد، چه در این طرف ماجرا و جامعه توحیدی بایستد و یا چه در آن طرف و نظام طاغوت (از صدر تا ذیل) نفس بکشد، فرقی نمی کند. به هر حال در یک سر مخاصمه ایستاده و این خصومت برای هیچ دو طرف آرامشی را به همراه نمی آورد.

تنها زندگی در یک جامعه توحیدی اکثریتی -چنانچه در روایات از دوران پس از ظهور توصیف شده است- برخلاف حالت فوق می باشد و همانی خواهد بود که برای عالم مقدر شده است؛ «حتی تسکنة ارضک طوعا و تمته فیها طویلا».

فقط زمان نیاز به چنین تقدیری را به اختیار خود مردم سپرده اند. زیرا امام چنان کعبه ای است که مردم باید

ضربه ای وارد می کند، و به خاطر هجمه مشکلات، رهبر جمع دائما مجبور به تغییر وضعیت و تاکتیک می شود. طبیعتا عموم پیروان، تیزبینی، افق نگری و بصیرتی در حد رهبر ندارند. در نتیجه، تنها تغییر وضعیتهای آزاردهنده و سریع، انذارهای از پس این عدم انعطافها در افراد و... را می بینند و به شک می افتند. البته که همیشه جای مباحثه بین رهبر و پیروان وجود دارد یا از آن نزدیکتر، خود رهبر بیشترین دغدغه تبیین مواضع جدید را دارد تا کمترین تلفات اتفاق بیفتد. خطبه های امیرالمؤمنین در نهج البلاغه نمونه ای از این گونه تبیین ها می باشند.

زندگی در یک جامعه توحیدی اقلیتی که مورد هجوم شیاطین انسی و جنی داخلی و بیرونی است، شبیه زندگی در دامنه یک کوه آتش فشان است... بدون آرام

بلوغ لبی دوره ای از رشد متعالی یک انسان می باشد که به مقام صدق رسیده و نقش مسئولیت پذیری در جامعه را بر عهده گرفته است. در کتاب بلوغ لبی، برای جایگاه فردی که در رده مسئولیت اجتماعی و رهبری جمع است، توصیف شده است که چنین فردی، دیگر در تصمیمات دچار تزلزل، شک و تردید و... نمی شود. آنچه که باعث می شود او را در رساندن مسئولیت به مقصد نهایی دچار مشکل کند، رخدادهای بیرونی است. رخدادهای و اتفاقاتی که تابعین و افراد جمع را نسبت به رهبر بددل می کند و در نتیجه تبعیت و وحدت رویه دچار اختلال شده، به طوری که صف مؤمنین پشت رهبر، بر هم می خورد.

گویی شیطان از طریق جنود خود و بعد هر کسی از جمع که تکلیفش را با خودش و خدایش مشخص نکرده،

۱. دوره های رشد تفکر اجتماعی، جلد پنجم (بلوغ لبی: دوره مدیریت و تعهد)، احمد رضا اخوت، انتشارات قرآن و اهل بیت نیوت

به طواف او در آیند... و برخلاف نبی، او به سمت مردم ارسال نمی شود.
و بصیرت فرد بتواند با رهبر هم جهت و هرچه عمیقتر
برای نزدیکی به چنین تقدیری، باید ظرفیت تغییرات شود. این وصف، لازمه مفهوم عبودیت است

یادداشت علمی

بررسی ادبیات خدا درباره همزه لمزه و تفاوت آن با ادبیات رسول

سوره مبارکه همزه، برگرفته از کلاس ختم مفهومی شبیه ها و تدبیر ادبی ۲

و اگر از ادبیات آنها استفاده کند تأثیر حرف حش را کم نموده و یا از بین برده است. با این نکته، علاوه بر اهمیت محتوا و ادبیات برخورد که باید الهی باشد به اهمیت شناخت نقش و جایگاه برای استفاده از ادبیات دست می یابیم که باید براساس حکم الهی و ادبیات قرآن شناسایی شده و به کار گرفته شود.

با این بیان درمی یابیم برای مقابله با همز و لمز ابتدا باید جایگاه خود را بشناسیم و سپس ادبیات خود را بر اساس جایگاه و نقش خود تنظیم نماییم. ادبیات خدا در شأن خداست و ادبیات رسول در شأن رسول است.

در بستر خانواده و اجتماع نیز هرکس جایگاه مخصوص و ادبیات مخصوصی دارد. در بسیاری از مواقع جابجایی نقش ها از طریق جابجایی در ادبیات صورت می گیرد؛ و این همان مسئله ای است که رسل در سوره یس آنرا اسراف نامیده و علت تیره روزی قوم می خوانند. عدم تعادلی که انسان را به ادبیات ناهمراستا با رسول سوق داده و باعث چپه شدن حق در منظر اجتماع می شود.

باید بدانیم که ادبیات ولی مخصوص ولی است. اگر این ادبیات جابجا شود و نقش های دیگر از آن برای امر و نهی استفاده نمایند عملاً منجر به همز و لمز و موضع گیری در برابر حق می شود که از جایگاه خود و متناسب با ادب خود صادر نشده است.

برای جلوگیری از آسیب در مقابله با همز و لمز نیز نیازمند مهارت هایی هستیم تا ادبیات ما به ادب الهی نزدیک باشد. از جمله این اطلاعات و مهارت ها به شرح زیرند:

باید بدانیم در هر بستر و موقعیتی نقش ما چیست؟

احکام مربوط به آن نقش در قرآن و روایات استخراج شود.

ادبیات به کار رفته در قرآن و سنت که متناظر با آن نقش است چگونه باید باشد؟

چگونه باید این ادب را آموخت و به دیگران انتقال داد؟

پاسخ به این سؤالات و سؤالاتی از این دست می تواند از بسیاری از انحرافات در روابط اجتماعی و موضع گیری های جاهلانه در برابر حرف حق که یکی از علل آن جابجایی ادبیات و عدم تناسب آنها با نقش افراد است جلوگیری و آنها را درمان نماید.

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص: ۶۱۶

۲. سوره مبارکه مؤمنون، آیات ۹۷ و ۹۸

۳. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۵، ص: ۱۳۴ و ۱۳۵: مسرف، سرف: هو عمل يتجاوز عن الحدّ الملحوظ فيه عقلاً أو عرفاً، كما في الأكل الزائد عن الحدّ، والإنفاق الخارج عن المعروف، والبناء زائداً عن شئونه ومقامه، وجمع أثاث البيت متجاوزاً عن الحدّ العرفي، والتوسعة في المعاش على خلاف العقل، وأعمال خارجة عن الحدّ والمعروف في المعيشة مطلقاً... الإسراف منشأ الجهل والغفلة ومورده الحياة الدنيا والمعيشة الدنيوية المادية، فالْمُسْرِفُ من توغل في حب الدنيا، واشتدّ تعلّقه وتوجّهه اليها، وغفل عن الحقّ والأخيرة، فهو محبوب بالدنيا عن الآخرة، ومشغول بالمادّة عن عالم النور، وقريب من الطبیعة وبعيد عن الله تعالى، فهو خارج عن صراط الهداية إلى طريق الضلالة، وعن محيط المحبة والرحمة إلى منزل البغض والغواية.

۴. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص: ۱۱۶ ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرِمِينَ﴾ خطاب در این آیه به رجل نامبرده است- به طوری که از سیاق برمی آید- اشاره می کند به اینکه مردم قریه آن مرد را کشتند، و خدای تعالی از ساحت عزّش به وی خطاب کرد که داخل بهشت شو. و مؤید این احتمال جمله بعد است که می فرماید: "وَمَا أَزْكُرْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ"، چون در آیه مورد بحث جمله ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾، به جای خبر از کشته شدن مرد نشست تا اشاره باشد به اینکه بین کشته شدن آن مرد به دست مردم قریه، و ما بین امر به داخل شدنش در بهشت، فاصله چندانی نبوده، آن قدر این دو به هم متصل بودند که گویی کشته شدنش همان و رسیدن دستور به داخل بهشت شدنش همان.

در سوره همزه خداوند متعال همز و لمز، به معنای طعنه زدن بی مورد و عیب جویی کردن از دیگران را بشدت توبیخ نموده و محصول این پندار غلط فرد می باشد که مال و مالکیت دنیوی و مادی او را جاودانه می نماید. پس چنین فردی، توجه خود را متمرکز بر جمع آوری و شمارش چیزی می کند که آن را مال و مایه جاودانگی می داند. اما مسأله اینست که این نحو ادبیات، ادبیات خداست در مواجهه با انسانی که همز و لمز می کند. سوال اینکه آیا ادبیات ما نیز باید به همین نحو باشد؟

برای پاسخ به این مسأله باید عرصه هایی از مقابله با همز و لمز را در قرآن مطالعه نمود تا مشخص شود ادبیات و رویکرد هرکس در قبال این معضل اجتماعی چگونه باید باشد.

بدترین نوع همز و لمز و خطرناک ترین آنها، همز و لمز رسل است.

خداوند به رسول اکرم ﷺ امر نموده است تا از همزات شیاطین و از حاکم شدنشان پناه ببرند.

﴿وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾؛ و بگو: پروردگارا! از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می آورم. و پروردگارا! به تو پناه می آورم از اینکه [شیطان ها] نزد من حاضر شوند.

با توجه به این مسأله می توان عرصه های مقابله با انبیاء و نحوه مواجهه آن ها با این مقابله ها را از مصادیق بارز همز و لمز و نحوه مقابله با آن برداشت نمود.

در سوره مبارکه یس می توان یکی از این صحنه های مقابله و همز و لمز را مشاهده نمود. رسولانی که با تکذیب اهل قریه مواجه می شوند؛ به این شکل که اهل قریه به رسل نسبت کذب داده و آنها را بشری مانند خود می خوانند، نه رسولی از جانب خدای رحمان. کار به همین جا ختم نمی شود، بلکه اهل قریه رسل را مایه همه بدبختی ها و تیره روزی های خود خوانده و آنها را تهدید به انواع مقابله ها از جمله سنگسار کردن، شکنجه و قتل می نمایند.

در این شرایط، عکس العمل رسل به صورت ابلاغ پیام است با این مضمون که شومی و آسیب آنها، نتیجه برهم خوردن تعادل و جایگاه ها و نقش ها و عدول از حدود عقلی و عرفی در امور، در میان ایشان است.

نتیجه همز و لمز رسل در جامعه، سانسور رسالت و ابلاغ آنها می باشد تا سخن آن ها را به گوش مردم رسانده نشود، که اگر می رسید انسانها حتماً با فطرت خداجوییشان به سمت حق متمایل شده و باطل را کنار می زنند.

در آیات بعدی با توصیف نحوه مقابله با «رجل یسعی» سوره ادامه می یابد. نحوه تقابل رجل یسعی در برابر همز و لمزی که موجب سانسور و تحریف حق در اجتماع می شود به این شکل است که ابتدا با هشدار به قوم، آنها را از تقابل با رسول برحذر می دارد و سپس با بیان گزاره های حق، نسبت خود را با آنها سنجیده و موضع گیری می نماید. این سانسور به حدی است که حتی موجب حذف فیزیکی رسل و مردان خدا از صحنه جامعه می شود و در زمان فوت آن ها نیز همز و لمز و برگرداندن حرف حق آن ها برای پوشیده ماندن حق همچنان ادامه می یابد.

در این بررسی از سه منظر و جایگاه مقابله با همز و لمز مشاهده شده است. اگر این ادبیات در جای و جایگاه خود استفاده نشود ای بسا که خود نیز در وضع مقابله وضعی همانند وضعیت همز و لمز را پیدا کند.

به عنوان مثال رجل یسعی باید ادبیاتش متناسب با خودش باشد، او خدا و رسول نیست

معارفه و انتشار کتاب «با من بازی کنید» به قلم اعضای مدرسه اهل بیت (ع) (خانواده)

طبیاتی در لمس کردن، طبیاتی در پوییدن، طبیاتی در احساس کردن و طبیاتی در زبان گشودن.

کتاب «با من بازی کنید» به قلم انسیه برومندپور و هدی کاویانی، مجموعه‌ای از بازیهای متناسب با اهداف و غایات دوره اول رشد جهت پرورش خلاقیت در والدین کودکان در گروه سنی سه تا هفت سال می‌باشد. این بازیها در چهار قسمت قابل دسته‌بندی هستند:

- بازیهای حسی برای پرورش طیب حواس پنجگانه کودک
- بازیهای گفتاری برای پرورش طیب تکلم کودک
- بازیهای حرکتی برای پرورش طیب قوای حرکتی کودک
- بازیهای گرایشی برای پرورش طیب احساسات کودک

مخاطب این کتاب پدران، مادران و مربیان کودک هستند. این کتاب گزیده‌ای از بازیهای فراوان برای این گروه سنی است که بر اساس غایت‌های دوره اول رشد انتخاب شده‌اند و والدین و مربیان را در دستیابی به اهداف این دوره یاری می‌رسانند. این کتاب متناسب با کتاب دوره اول رشد تفکر اجتماعی می‌باشد.

«با من بازی کنید» بهانه‌ای است برای اظهار ارادت ما به پیشگاه بانویی که برای کودکانش به زبان خود لالایی می‌سرود و تربیت نور چشمانش را در شریاتی نه چندان هموار و با دستانی بر دستاس عهده‌دار بود و عزیزترین عباد الهی را پرورید؛ آن چنان که زینبده نام امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام باشند.

درو و سلام به روح مادری که لالایی‌اش در گوش تاریخ پیچید و فرزندانش سلاله‌ای نورانی شدند که زمین را به نور خود روشن کردند. علاقه‌مندان جهت تهیه کتاب می‌توانند به مدرسه قرآن و عترت (ع) دانشگاه تهران مراجعه نمایند یا عدد ۱۱۸ را به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۶۹۸۸۴۹ ارسال نموده تا با ایشان تماس گرفته شود.

«بابا جونا، مامان جونا! با ما بازی کنید... بچه‌های شما- دستتون درد نکنه»

گاهی اوقات خوب است از چشم کودکان به دنیا نگاه کنیم. قدری خم شویم و قدمان را به قامت کوتاه و نازک کودکان‌شان نزدیک کنیم و صورت‌مان را موازی قرص ماه‌شان بچرخانیم تا بتوانند ما را درست ببینند. وقتی ما پدر یا مادر هستیم، کودکان ما مهم‌ترین رحمت خدا بر ما هستند و خدای مهربان مادر واقع بنده‌های عزیزش را به ما سپرده است. پس خوب است با بنده‌های خدا مانند بنده‌های خدا باشیم.

اگر بتوانیم از دریچه چشمان کودک به دنیا بنگریم دنیا را جایی می‌بینیم برای دیدن، شنیدن و آموختن، برای آزمودن، آموختن و رها کردن، برای تجربه کردن، و تجربه کردن تا شکل گرفتن و اگر بتوانیم به حقیقت از دریچه قلب یک کودک به دنیا بنگریم می‌فهمیم هدفش بندگی است و برای این هدف سراغ هر چیزی می‌رود تا بیاموزد، تا بداند، تا فراگیرد، تا بیاندوزد. چون می‌داند بنده خدا باید کامل باشد. باید هر آنچه برای رشدش لازم است بداند. پس چون جستجوگری کوچک قدم در راه کشف می‌نهد تا کوله‌بارش را از ابزار و ادوات بندگی پر کند. پس خوب است در بستن این کوله‌بار به او کمک کنیم.

و کودک این توشه را با بازی کردن پر می‌کند و از آنجا که به هدایت خالقش قدم در مسیر می‌نهد، بیش از هر کسی می‌داند که بهترین بازی برای او بازی‌هایی است که در آن آموزگار و هدایت‌گری از سوی خدا داشته‌باشد. برای همین است که دور والدینش طواف می‌کند تا با او همراه شوند و در گزینش نیکی‌ها و قرار دادن آنها در کوله‌بارش مانند چشمان او باشند. پس خوب است که با او هم‌بازی شویم و قدری قد کوتاه کنیم و صورت‌مان را موازی صورت‌شان قرار دهیم و از پشت چشمان آنها دنیا را ببینیم تا باری از طبیات برایشان فراهم کنیم. طبیاتی در دیدن، طبیاتی در شنیدن، طبیاتی در ذائقه، طبیاتی در بوییدن،

